جلسه 7-633

**چهار‌شنبه - 16/06/94**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في‌ الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في‌ الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به شرائط معتبر در هدی بود. گفتیم: قدر متیقن این هست که گوسفند عمرش کمتر از شش ماه نباشد؛ اما اگر شش‌ماهه شد بیشتر از آن لازم نیست؛ تمسکا باطلاقات فما استیسر من الهدی و اصل برائت.

اما شرائط دیگر قربانی: فرمودند مرحوم آقای خوئی: و یشترط ان‌یکون الهدی تاما. قربانی شرطش این است که ناقص نباشد. اگر قربانی ناقص بود، مجزی نیست. دلیلش صحیحۀ علی بن جعفر است. در صحیحۀ علی بن جعفر آمده است که شخصی اشتری هدیا اعور و متوجه نشد که این هدی، اعور هست مگر بعدا؛ الرجل یشتری الاضحیة عورا، اعور یعنی یک چشم، فلایعلم الا بعد شرائها هل تجزئ عنه؟ قال: نعم الا ان‌یکون هدیا فانه لایجوز ان‌یکون ناقصا.

مرحوم آقای خوئی معنا می‌کند ناقص را؛ می‌گوید: احتمال قوی هست که معنای ناقص این است که نقص بما هو حیوان باشد. یعنی یک نقصی که مخل به حیات و زندگی عادی این حیوان باشد؛ مثل اعرج؛ گوسفند لنگ؛ خب این از گله عقب می‌ماند، درست نمی‌تواند غذا بخود بطور آزاد همراه با گله. اعرج، لنگ است؛ اعور یک چشم است. اعور هم این‌طور است؛ زندگی عادی‌اش مختل می‌شود. اما اگر نه، یک گوسفندی است از اول دم نداشته، مشکل ژنیتکی داشته از اول دم نداشته، نه این‌که این گوسفند از یک نژاد بی‌دم هست؛ او که اصلا ناقص نیست؛ نژادش این است. نه،‌ نژادش دم داشتند اما این گوسفند بی‌دم شد؛ بخاطر مشکل ژنیتکی. ایشان می‌فرماید: چه اشکالی دارد؟ این‌که مشکل در زندگی‌اش پیدا نمی‌شود. فقط بعض ما ستره الله او مستور نمی‌شود؛ او مشکل این گوسفند نیست. حیات این گوسفند مختل نمی‌شود. این نظر آقای خوئی.

به نظر ما این درست نیست. چرا؟ برای این‌که ناقص چرا معنا می‌کنید: ای ما له نقص من حیث اعاشته و حیاته؟ ناقص بما هو حیوان؛‌ این‌طور معنا می‌کند که حیوان هم به معنای حیات؛ نقص از لحاظ زندگی. نه، حیوان ناقص دیگه؛ این گوسفند دم نداشت حیوان ناقص دیگه. ما نقص عن خلقته الاصلیة فهو عیب شما می‌گویید: اگر یک کسی برود یک گوسفندی بخرد که دم نداشت بعد متوجه شد، خیار عیب ندارد؟ خب عیب است دیگه. معیوب است ولی ناقص نیست؟ این‌هم قابل قبول نیست. اگر می‌گویید: معیوب نیست، خلاف مرتکز است؛ ما نقص عن خلقته الاصلیة فهو عیب دیگه. در روایت هم داریم: ما نقص او زاد عن خلقته الاصلیة فهو عیب. اگر معیوب است ولی ناقص نیست، این‌هم خلاف مرتکز است. و لذا ما معتقدیم وفاقا للسید الزنجانی هدیی که فاقد دم یا فاقد شاخ هست به لحاظ نقص در این فرد، نه به لحاظ این‌که نژادش این‌طور هست، بعید نیست که عرفا صدق کند بر او ناقص.

[سؤال: ... جواب:] ما نقص عن خلقته الاصلیة فهو عیب سؤال ما این است: آن نقص من حیث اعاشه و حیات است؟ یعنی اگر ما یک حیوانی خریدیم که دم نداشت، اسب بی‌دم، اجلکم الله! الاغ بی‌دم، گاو بی‌دم، خریدیم نمی‌توانیم پس بدهیم؟ خب عیب است دیگه. از این‌که عیب است می‌فهمیم مراد از نقص اعم است از نقصی که تاثیر بگذارد در زندگی عادی این حیوان یا تاثیر نگذارد. عرفا نقص خلقت باشد.

اشکال دوم به مرحوم آقای خوئی این است: شما فرمودید: لایجزئ الاعور و الاعرج. یک چشم اگر بوده حیوان مجزی نیست در قربانی؛ اعرج بود لنگ بود، او هم مجزی نیست. ظاهرا باید اشکالی به ایشان می‌شود این است که باید تقیید بخورد؛ الاعور بیّن عورها،‌ الاعرج بیّن عرجها. دلیلش موثقۀ عبدالله بن مغیره هست عن السکونی عن جعفر عن ابیه عن آبائه علیهم السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لایضحی بالعرجاء بیّن عرجها و لابالعوراء بیّن عورها. و لذا برخی از فقهاء و لعله المشهور و منهم السید الزنجانی قید می‌زنند؛ می‌گویند: لایجزئ الاعور یک چشمی که یعنی نابینا و لو از یک چشم که نابینایی‌اش و لو از یک چشم روشن و آشکار باشد. این گوسفندهایی که یک چشم‌شان نمی‌بیند ولی هیچ نشان نمی‌دهد در نگاه عادی، این، بیّن عورها نیست. ولی این‌هایی که ظاهر چشم‌شان مشکل پیدا کرده، سیاه شده، بسته شده، اعور بیّن عورها خواهد بود.

[سؤال: ... جواب:] اتفاقا در ذیل این روایت می‌گوید که هدیی که شاخ داخلی‌اش شکسته باشد، گوشش بریده باشد، مجزی نیست. حالا شاخ داخلی اگر بشکند،‌ معلوم نیست در حیات عادی‌اش تاثیر داشته باشد. شاخ داخلی‌اش آن‌که سفید است؛ العضباء، آن‌که شاخ داخلی‌اش شکسته است، آن، تاثیری در حیاتش ندارد؛ ولی روایت می‌گوید که مجزی نیست.

[سؤال: ... جواب:] آن‌که بین هم نیست ناقص است. اعوری که بین العور نیست ناقص است ولی گفته می‌شود که این روایت ظهور تقییدش در احترازیت است. لایضحی بالاعور بین عورها ظهور قید در احترازیت است. یعنی یجوز ان‌یضحی بالاعور غیر البیّن عورها. و این ظهور در تقیید که دارد تخصیص می‌زند صحیحۀ علی بن جعفر را. می‌گوید: بله این گوسفندی که عورش بین نیست ناقص است و لکن اشکال ندارد؛ ذبح اعوری که بین الاعور نباشد. گاهی ظاهر چشم ایراد دارد فقط این نیست که نمی‌بیند، سیاه هم شده، بسته هم شده، یا از حدقه در آمده. ولی گاهی این صفات را ندارد افراد که دقت می‌کنند این، مثل آدم دو چشم راه نمی‌رود، مثل گوسفند دو چشم راه نمی‌رود، از یک طرف نزدیک می‌شوی فرار نمی‌کند، این‌ها علامتهایی است که با آزمایش فهمیده می‌شود؛ بین نیست. یا اعرج گاهی خیلی می‌لنگد این می‌شود الاعرج بین عرجها. گاهی نه، دقت که می‌کنی می‌بینی موزون قدم بر نمی‌برداره. او می‌شود الاعرج بین عرجها.

ما ممکن است بگوییم: که آقای خوئی تعارض گرفته برای این، قید نزده: الاعور و الاعرج را قید نزده. چون گفته: صحیحۀ علی بن جعفر می‌گوید: لایجزئ الناقص. این، اقتضاء می‌کند اعور مطلقا مجزی نباشد اعرج مطلقا مجزی نباشد. ولی معتبرۀ سکونی می‌گوید: اعرجی که بیّن العرج نباشد یا اعوری که بین العور نباشد او مشکل ندارد اضحیه‌اش. نسبت‌شان عموم من وجه است؛ چون این معتبرۀ سکونی که در خصوص هدی نیست؛ اعم از هدی است و اضحیه. نسبت، عموم من وجه می‌شود. در مورد هدی که بین العور نیست، اطلاق صحیحۀ علی بن جعفر می‌گوید: لایجزئ؛ اطلاق معتبرۀ سکونی می‌گوید: یجزئ. اعور غیر بیّن اطلاق معتبرۀ سکونی می‌گوید: یجزئ؛ چون اضحیه است بین العور هم که نیست. نسبت، عموم من وجه است؛ از این جهت که معتبرۀ سکونی مختص به هدی که نیست. ممکن است آقای خوئی نظرش این بوده که این معتبرۀ سکونی درست است که مفهوم دارد، می‌گوید:‌ اضحیه‌ای که اعور غیر بیّن العور هست مجزی است، ولی تعارض می‌کند با اطلاق صحیحۀ علی بن جعفر در خصوص هدی؛ با توجه به این‌که معتبرۀ سکونی موردش خصوص هدی نیست.

می‌گوییم: این مقدار دفاع از آقای خوئی فائده‌ای ندارد. می‌گویید: تعارض می‌کنند، خب تعارضا تساقطا، رجوع می‌کنیم به اصل برائت. دلیل ما بر عدم اجزاء ناقص همین صحیحۀ علی بن جعفر است دیگه. خب اگر تعارض هم بکند با معتبرۀ سکونی دلیلی بر منع از هدی اعوری که بیّن العور نباشد نداریم. دلیلی بر عدم اجزاء هدی آن اعرج که بیّن العرج نیست نداریم. اصل برائت و اطلاقات: فما استیسر من الهدی می‌گوید: مجزی است. باز هم نتیجه به نظر آقای خوئی می‌شود.

ما باز دل‌مان می‌خواهد اینجا به نفع آقای خوئی صحبت کنیم؛ چون مناسک ایشان را می‌خوانیم حتی المقدور باید دفاع بکنیم از متن. چطور دفاع کنیم؟ یک دفاع از آقای خوئی که نتیجه‌اش این می‌شود بگوییم که حق با آقای خوئی بوده که مطلق اعور و اعرج را گفته لایجزئ است و لو بیّن العور نباشد بین العرج نباشد. یک دفاع این است که بگوییم: مورد صحیحۀ علی بن جعفر اصلا اعوری بود که بین العور نبود. چرا؟ برای این‌که می‌گوید: الرجل یشتری الاضحیة عورا فلایعلم الا بعد شرائها. معمولا اعور اگر بین العور باشد آدم موقع خرید متوجه می‌شود. نمی‌گویم: صد در صد این‌طور هست؛ ممکن است کسی حواسش پرت است، شب است، عجله دارد نگاه نمی‌کند این قربانی را بعد می‌بیند چشمش کوری واضح دارد، یا یک چشمی او واضح است. اما عادة و غالبا کسی که یک قربانی اعور می‌خرد و متوجه نمی‌شود مگر بعد از خرید عادة و غالبا باید این عورش، عور غیر بین باشد. عور غیر بین را عادة آدم قبل از خرید متوجه می‌شود. حمل این روایت بر اعور بین العور حمل بر فرد نادر است؛ چون غالبا انسان اعوری را که بین العور هست قبل از شراء‌ متوجه می‌شود با یک نگاه متوجه می‌شود خریدار. خریدار که دارد پول می‌دهد با یک نگاه متوجه می‌شود که این، کور هست یک چشم هست یا نیست. آن‌که متوجه نمی‌شود باید عورش بین نباشد. حالا راجع به لنگی ممکن است بگویید راه نمی‌رفت متوجه نشد مشتری ولی عورش اگر بین باشد غالبا مشتری متوجه می‌شود.

و لذا حمل مورد صحیحۀ علی بن جعفر که الرجل یشتری الاضحیة عوراء فلایعلم بعورها الا بعد شرائها حمل این بر اعوری که بین العور است که امام فرمود لایجزئ اذا کان هدیا، این، حمل بر فرد نادر می‌شود.

[سؤال: ... جواب:] ظاهرش این است که بعد شرائها. الرجل یشتری الاضحیة عوراء فلایعلم الا بعد شرائها. این‌که می‌شود غرر. گوسفندی که می‌خواهی بخری باید خصوصیاتش را بدانی. من نمی‌خواهم بگویم فرض ندارد. می‌گویم: حمل این روایت بر موردی که اعور بین العور است ممکن است حمل بر فرد نادر است.

[سؤال: ... جواب:] مطمئنی که مشکلی ندارد چشمش، می‌خری. نمی‌خواهم بگویم اشکال دارد اگر مطمئنی سالم است. اما بحث در این است که حمل این صحیحه بر خصوص اعوری که بین العور است و موقع خرید متوجه این یک چشمی‌اش نشدی این، شبهۀ حمل بر فرد نادر دارد. این شبهۀ هست دیگه. معمولا خریدار مواصفات این گوسفند یا این گاو یا این شتر را نگاه نمی‌کند؟ اعرج را نگفتم اعور را گفتم. من شبهه دارم می‌گویم: این غالبا در هنگام خرید اگر بین العور باشد مشتری متوجه می‌شود. این یک دفاع.

دفاع دوم که دیگه فنی است و نمی‌توانید ما را با این بحث بازار دام درگیر بکنید که نه من خیلی وارد هستم نه شما. بیان دوم این است: وصف، مفهوم دارد ولی مفهومش فی الجمله است نه بالجملة. یعنی چی؟ یعنی اگر مولی بگوید: اکرم العالم العادل، نمی‌شود از او مفهوم‌گیری کنید پس عالم هاشمی اگر خدای ناکره فاسق بود، وجوب اکرام ندارد. نه، اکرم العالم العادل می‌گوید: ما می‌فهمیم که عالم مطلقا وجوب اکرام ندارد؛ چون اگر عالم مطلقا وجوب اکرام داشت، ذکر قید عادل می‌شد عرفا لغو. اگر واقعا عالم واجب الاکرام است چرا می‌گویید: یجب اکرام العالم العادل؟ بگویید: یجب اکرام العالم. یا مثلا در قرآن و حرمت علیکم ... و ربائکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن اگر واقعا شرط محرمیت ربیبه، دختر همسر، شرط محرمیتش دخول به مادرش نبود، مطلقا به مجرد ازدواج با یک زنی دخترش بر ما محرم می‌شد، قید اللاتی دخلتم بهن لغو بود. چرا قید می‌زنند دختران همسران‌تان که با این همسران‌تان عروسی کردید دخول کردید با این‌ها؟ ظهور قید در احترازیت است. و لکن مفهوم قید وصف مفهوم وصف فی الجملة است نه بالجملة. اکرم العالم العادل می‌گوید عالم تمام الموضوع نیست برای وجوب اکرام اما ممکن است یک شرطش این است که عادل باشد شرط جایگزین و بدیلش این است که هاشمی باشد و لو عادل نباشد بخاطر احترام جدش.

اینجا هم همین‌طور است. در اضحیه فرمود: لایضحی العوراء بین عورها. مفهومش فی الجملة است. یعنی یضحی بالعوراء غیر البین عورها؛ أما مطلقا؟ نه، شاید تفصیل دارد بین هدی و بین اضحیّۀ مستحبه. این دیگه فنی است؛ نمی‌شود به او اشکال کرد. و لذا تعارض بین صحیحۀ علی بن جعفر و معتبرۀ سکونی بر طرف شد. تعارض چی می‌گفت؟ می‌گفت: راجع به قربانی حج که اعور است ولی بین العور نیست، اطلاق صحیحۀ علی بن جعفر می‌گوید: لایجزئ الناقص؛ اطلاق معتبرۀ سکونی می‌گوید: چون بین عورها نیست، یجزی. نسبت هم عموم من وجه است دیگه؛ چون صحیحۀ علی بن جعفر درست است در مورد هدی واجب می‌گوید:‌ لایجزی ولی نسبت به بین العور و غیر بین العور اطلاق دارد. قابل حمل بر اعور بین العور هست. معتبرۀ سکونی هم که ظاهرش این است که اعوری که بین العور نیست اضحیه‌اش اشکال ندارد بخاطر مفهوم وصف این‌هم اعم است از هدی و اضحیۀ مستحبه نسبت به هدی واجب که بین العور نیست تعارضا تساقطا؛ اشکال این بود دیگه، رجوع می‌‌کنیم به اصل برائت یا اطلاقات کفایات هدی. آقای خوئی ممکن است جواب بدهد؛ بگوید: تعارض به عموم من وجه فرع بر اطلاق دو دلیل است. شما دارید به مفهوم معتبرۀ سکونی تمسک می‌کنید می‌خواهید مفهوم این معتبره را معارض قرار بدهید با منطوق صحیحۀ علی بن جعفر. می‌گویید: مفهوم معتبرۀ سکونی می‌گوید: یجزی الاعور غیر البین. می‌گویید: صحیحۀ علی بن جعفر می‌گوید: لایجزئ الاعور فی الهدی؛ معتبرۀ سکونی مفهومش می‌گوید: یجزئ الاعور غیر البین. و الا منطوق‌ها که در هر دو لایجزی است. جواب از این تعارض آن‌وقت این می‌شود که مفهوم معتبرۀ سکونی که مطلق نیست مفهوم فی الجملة است. مفهوم فی الجملة یعنی ممکن است در او تفصیل باشد. بله اعوری که بین العور است چه در اضحیۀ مستحبه چه در هدی واجب مجزی نیست. ملائکه می‌گویند: و لو در ایران روز عید قربان گوسفند قربانی می‌کنید مستحب هم هست اگر بروید الاعور بین العور را یا الاعرج بین العرج را انتخاب کنید می‌گویند‌: مجزی نیست. اما بین العور اگر نبود مفهوم فی الجملة می‌گوید: فی الجملة مجزی است قدر متیقنش این است که در اضحیۀ مستحبه مجزی است.

[سؤال: ... جواب:] مفهوم وصف فی الجملة است. لایضحی بالعوراء بین عورها. از کجا فهمیدید در هدی واجب اعوری که بین العوری است مجزی است؟ از کجا فهمیدید؟ یعنی مفهوم وصف مطلق است یا می‌خواهید ادعا کنید که اینجا ظهور در تحدید دارد. مثل بعضی از موارد می‌گویند: وصف ظهور در مفهوم ندارد مگر این‌که بیان حد بکند؛ مثل صحیحۀ علی بن مهزیار می‌گویند: الجائزة التی لها خطر، الارث الذی لایحتسب، این‌ فی الجملة هدیه خمس ندارد بطور مطلق. هدیۀ خطیره خمس دارد ارث غیر محتسب خمس دارد. فی الجملة می‌فهماند که هدیۀ غیر خطیره خمس ندارد. آن‌وقت چطور فتوی بدهیم که هدیۀ خطیره خمس دارد هدیۀ غیر خطیره مطلقا خمس ندارد گفته می‌شود که این ظهورش در تحدید است. ظاهرش این است که می‌خوهد بگوید: تنها هدیه‌ای خمس دارد که خطیره باشد. تنها ارثی خمس دارد که غیر محتسب باشد. و لو وصف است اما ظهورش در تحدید است که می‌خواهد بگوید: فاقد الوصف این حکم را ندارد مطلقا. اگر واقعا قرینه داشته باشیم که این معتبرۀ سکونی در مقام تحدید است می‌خواهد بگوید: تنها اعوری مشکل دارد که بین العور باشد اعوری که بین العور نباشد هیچ مشکلی ندارد در هیچ‌جا چه در اضحیۀ مستحبه چه در هدی، اگر واقعا قرینه داشته باشیم که این در مقام تحدید است حق با شما است. ما همچون قرینه‌ای احراز نمی‌کنیم.

[سؤال: ... جواب:] در یک‌سری موارد تفصیل دادند. گفتند: شرائط اضحیۀ مستحبه فرق می‌کند با شرائط هدی. آسان‌تر است شرائط اضحیه معمولا. در اضحیه فقط اعور بین العور ممنوع است؛ اما در حج مطلق اعور ممنوع است. اضحیه کارش آسان‌تر است اشکال دارد؟ اشکال ندارد.

پس این‌طور بگوییم؛ می‌شود بگوییم:‌ آقای خوئی که گفت:‌ لایجزئ الاعور و الاعرج بر خلاف آن اشکال اولی که گفتیم بر خلاف معتبرۀ سکونی است؛ چون معتبرۀ سکونی قید زده گفته: الاعور بین عورها الاعرج بین عرجها و لذا مشهور مثل آقای زنجانی گفتنند: در هدی واجب هم اعور بین العور مشکل دارد اعرج بین العرج مشکل دارد. حالا قضیه بر عکس شد. آقای خوئی فرمایشش طبق صناعت است. و مقتضای صناعت که ما هم به عنوان احتیاط واجب عرض کردیم این است که مطلق اعور در هدی یا اعرج در هدی واجب مشکل دارد.

اما قربانی که مقطوع الاذن هست. مجزی نیست؛ چون ناقص است. معتبرۀ سکونی هم گفته: مقطوع الاذن مجزی نیست. معتبرۀ سکونی کاملش را خواهیم خواند انشاءالله.

آقای زنجانی گفتند: مقطوع بعض الاذن مجزی است. مقطوع تمام الاذن مجزی نیست ولی مقطوع بعض الاذن مجزی است. یا آن‌که اذنش، گوشش، کوچک‌تر از متعارف است، کوتاه‌گوش هست کوچک‌گوش هست، این‌هم مجزی است.

ولی ما فرمایش ایشان را نمی‌توانیم تایید کنیم. چرا؟ برای این‌که لایجزئ الناقص. ناقص طبق صحیحۀ علی بن جعفر مجزی نیست؛ مقطوع بعض الاذن عرفا ناقص است. چه فرق می‌کند با مقطوع تمام الاذن؟ آن هم که گوشش کوچک‌تر از مقدار متعارف است، اگر واقعا کوچک بودنش مفرط است به طوری که عیب حساب می‌شود و لذا اگر خریدید این حیوانی را که گوشش این‌قدر کوچک است بر می‌گردید می‌گویید: این معیوب است هر جا می‌روم می‌خندند به من؛ می‌گویند: این چه مرکبی است که خریدید گوشش اندازه گوش بچه است. عیب است دیگه. نقص عن خلقته الاصلیة، ناقص است دیگه.

[سؤال: ... جواب:] سوراخ کردن گوش را می‌رسیم ناقص نیست. روایت هم می‌گوید: اشکال ندارد. سوراخ کردن گوش ناقص نیست. سوراخ گوش نقص نیست عرفا. ناقص نیست کمبود ندارند. پس این خانم‌هایی که گوشواره می‌اندازند، همه موجودات ناقص هستند؟ متعارف است دیگه.

این‌هم راجع به مقطوع بعض الاذن یا کسی که گوش کوچک دارد.

آقای زنجانی بعد فرمودند: ولی آن‌که مقطوع الانف است یا مشقوق الانف است یا مثقوب الانف است، مشقوق الانف یعنی از پایین بینی‌اش یک مقداری بریدند. یعنی نه این‌که جدا کردند، شکاف ایجاد کردند. مثقوب الانف آنی است که از وسط بینی‌اش سوراخ کردند. ایشان می‌گویند: این‌ها مجزی نیست.

می‌گوییم: مقطوع الانف یا مقطوع بعض الانف بله مجزی نیست؛ ناقص است. ولی مشقوق الانف یا مثقوب الانف که ناقص نیست. او را مجزی نباشد؟ گوشه بینی‌اش را سوراخ کردند یک پلاک داخل کردند. یا فرض کنید یک بندی داخل کردند، چه اشکالی دارد؟ این ناقص نیست؛ چرا مجزی نباشد؟ ناقص نیست عیب هم نیست عرفا. بینی شتر را که بعضی‌ها تعبیر می‌کنند اخرم، سوراخ می‌کردند و افسار به آن آویزان می‌کردند؛ بند افسار را داخل بینی‌اش می‌کردند.

[سؤال: ... جواب:] پس تفصیل بدهید اگر عرفا عیب باشد این مشقوق الانف بودن یا مثقوب الانف بودن، مجزی نیست. اما اگر عیب نباشد چرا مجزی نیست؟

این راجع به این بحث. انشاءالله روز چهارشنبۀ شانزدهم ذی‌حجه ادامۀ این بحث که معتبرۀ سکونی با نقل‌های مختلف در تهذیب و کافی و من‌لایحضر و معانی الاخبار با نقل‌های مختلف ذکر شده خواهیم خواند و بحث را دنبال خوهیم کرد. دیگه ما از شما اجازه می‌خواهیم که این سه هفتۀ آینده را تقریبا دعاگوی شما باشیم در مدینه و مکه مکرمه.

اللهم کن لویک الحجة بن الحسن صلوتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتمعه فیها طویلا.